

## غیاث‌الدین محمود بن غیاث‌الدین محمد

چون سلطان غیاث‌الدین غوری به مرض نفرس درهرات فوت کرد پسرش غیاث‌الدین محمود چنانچه قبلا نیز اشاره رفت در طمع آن بود که کاکایش معزالدین که در وقت حیات پدر او سمت سالاری جمیع قشون غور و غزنه را داشت او را در عوض پدر به پادشاهی غور خواهد برداشت. اما به تفصیلی که گذشت سلطان معزالدین چون برادر زاده خود را به تمام معنی می شناخت و می دانست که او شخصیت عیاش و نهایت حلیم و نومی تواند در موقعی چنان کاری ازپیش بردلدا بعد از عزاداری برادر چنانچه گفته آمدیم ایالات بست و فراه را بدو مفوض داشت و بنابر وصیت برادر خود بر تخت سلطنت نشست. چون مشارالیه در سال ۶۰۲ هجری به قتل رسید غیاث‌الدین محمود از بست به فیروز کوه رونهاد و در راه امرای خلیج گرمسیر با او پیوستند و بزرگان غوری نیز به استقبال او شتافته و او را رسماً به سلطنت غور برداشتند.

بعد از قتل سلطان معزالدین چنانچه انتظار می رفت شاهنشاهی وسیع او رو به تجزیه گذارد و گماشتگان او هر یک در ولایت منسوبه خود اعلان استقلال و خود سردی کردند و چنانچه شاید به مرکز غور و قعی نمی گذاشتند، از جانب دیگر بین امراء و اکابر غوری یعنی ملوک بامیان و امرای فیروز کوه مخالفت هائی بوجود آمد و ایشان نسبت به تصاحب و تخت و بدست آوردن خزاین غزنه و فیروز کوه به جان یکدیگر افتادند و بدین ترتیب از طرفی حیثیت مرکزیت غور و غزنه را از دست دادند و از طرف دیگر بنابر مخالفت های شخصی و خانگی تیشه بر ریشه خود حواله داشته جانبین ضعیف شدند و دشمنان غوری ازین حال استفاده کرده در انقراض ایشان کوشیدند. چنانچه این مخالفت ها بمجرد شهادت سلطان شهاب‌الدین قبل از دفن وی به ظهور پیوست و امرائی که در رکاب سلطان شهید بودند به دو دسته منقسم شدند که دسته دم از هواداری بهاء‌الدین سام امیر غوری بامیان می زدند که پسر ملک شمس‌الدین محمد بن ملک فخرالدین مسعود بامیانی خواهرزاده سلطان غیاث‌الدین و معزالدین بود و دسته دیگری به طرفداری غیاث‌الدین محمود پسر سلطان غیاث‌الدین قد علم نمودند از آن جمله تاج‌الدین ایلدز که یکی از امرای بزرگ ترک و غلام معزالدین بود به اتفاق مؤید‌الملک وزیر سلطان به حمایت غیاث‌الدین محمود بر خاستند تا آنکه این اختلافات روز بروز وسعت اختیار نمود. چنانچه بعد از شهادت معزالدین بهاء‌الدین محمد سام از بامیان عازم غزنه شد و فوج کرانی در رکاب داشت اما در بین راه در اثر عارضه شکم بقول منہاج بعد از شهادت معزالدین به نوزده روز از جهان چشم پوشید. اما پسران او بنابر وصیت پدر برای تصرف غزنه و غور کمر مجاهدت بستند و چنانچه در جایش ذکر خواهد شد تادم آخرین درین راه مجادله نمودند.

علاءالدین بن ابی‌علی بن الحسین شنسبی (۱) معروف به ملک حاجی که قبل از وی به فیروز کوه بود عازم غرjestان شد و چون به سرپل مرغاب رسید سپه سالار حسن عبدالملک او را باز گردانید و به فرمان محمود او را در حصار اشیار غرjestان محبوس کرد.

درین هنگام علاءالدین محمود و جلال‌الدین علی پسران سلطان بهاء‌الدین سام بامیانی رو به غزنه نهادند و برادر اولی به تخت غزنه نشست. تاج‌الدین ایلدز که هوا خواه محمود بود به دفع ایشان پرداخت و غزنه را متصرف گشت بنابه قولی محمود او را خلعت و چتر فرستاد و ولایت او را در غزنه برسمیت شناخت و همچنان قطب‌الدین ایبک را در هند چتر و مثال فرستاد و در هند و غور و غزنین خطبه و سکه بتام او کردند اما بر روایتی چون تاج‌الدین ایلدز غزنی را از ملوک بامیان بستند بجای آنکه بنام غیاث‌الدین محمود خطبه بخواند اعلان استقلال کرد و همچنان قطب‌الدین ایبک در دهلی اعلان استقلال نمود و فتوحاتی کرد و یکی از گماشتگان دیگر سلطان معز‌الدین موسوم به ناصر‌الدین قباچه نیز بعد از شهادت سلطان معز‌الدین وقعی به مرکز غور نگذاشتند خود را مستقل خواند و بدین ترتیب قلمرو غیاث‌الدین محمود چون سابق به همان حدود غور بست فراه و فیروز کوه محدود ماند. بنابه قول منهاج چون یک سال از مدت ملک او بگذشت ملک رکن‌الدین ایران‌شاه محمود پسر علاء‌الدین محمد که بعد از حبس بدر خود بدست غیاث‌الدین محمود رهسپار غزنه شده او از آنجا دوباره به گرمسیر آمده و روبه غور و ولایت کاسی نهاد بود به کمک پنجاه هزار مرد جرار که اکثریت ایشان از باشندگان ایالت کاسی بودند و به فیروز کوه نهاد. و غیاث‌الدین محمود با پنجمصد سوار غوری که قلب عسکر او را تشکیل می داد و چندین هزار قشون پیاده به

(۱) صاحب طبقات ناصری در مورد این ملک می نویسد که او پسر ملک شجاع‌الدین علی بود و عهد حیات سلطان غیاث‌الدین بلاد غور و خطه بست و نواحی گرمسیر و درملتان و غزنین از اقطاع ملک علاء‌الدین بود و مشارالیه در جنگ‌های معز‌الدین بایریتوی رای نیز در رکاب سلطان حاضر بود و خدمات بسزایی از وی سرزد و بعد از فتح نیشاپور توسط سلطان در آنجا نصب گردید و با خلق سلوک نیکو داشت تا آنکه سلطان محمد خوارزمشاه بدر نیشاپور آمد و آنجا را بعد از محاصره به صلح کشاد علاء‌الدین به غور آمد و چون سلطان غیاث‌الدین فوت شده بسود معز‌الدین تخت فیروز کوه و ممالک غور و غرjestان بدو مفوض داشت و خطاب او در خطبه ملک علاء‌الدین شد چه پیش ازین او را در غور ملک ضیاء‌الدین می نامیدند. مشارالیه ایالات فوق‌الذکر را مدت چهار سال در دست داشت و چون در سال ۶۰۱ هجری سلطان معز‌الدین لشکر بطرف خوارزم برد ملک علاء‌الدین از غور به قیستان لشکر کشید و با ملاحده جنگ‌های زیاد کرد و بعد از فتح قلعه چند واپس به غور رجعت کرد تا آنکه دور سلطنت به محمود رسید و چون عازم فیروز کوه شد علاء‌الدین روبه غرjestان نهاد و بعد از آنکه بدست گماشتگان محمود اسیر شد تا هنگام شهادت محمود در قلعه اشیار غرjestان محبوس بود تا آنکه توسط امرای غوری از محبس‌رها گردید.

استقبال وی شتافت و رکن‌الدین منہزماً بہ غزنہ فرار نمود و بعد از چندی چون باز بہ گرمسیر رخ نہاد خداوند زادہ سیف‌الدین تمرانی اورا دستگیر نمود و بہ خدمت غیاث‌الدین محمود آوردہ ( ۱ ) او را بند نہاد دو نیم سال بعد سلطان علاء‌الدین اتسز بن حسین کہ پسر عم پدرش بود از بلاد بامیان بہ خوارزم رفت و از خدمت سلطان محمود خوارزمشاه استمداد نمود و بالشکر های مرو و بلخ و سرخس ورو دبار کہ تحت قوماندانی افسران خوارزمشاهی نامزد مدد او بودند از راہ طالقان عزیمت غور کرد درین بار نیز فتح نصیب غیاث‌الدین محمود شد . چنانچہ قبلانین اشارہ شد چون غیاث‌الدین محمود شخصی بی کفایت بود و در تن پروری و عیاشی بسر می برد خوارزمشاه توانست از موقع استفادہ کند و برخی از گماشتگان غوریان را متمایل بہ خود سازد از آن جملہ اعزالدین حسین خرمیل والی ہرات کہ ہم شخص دورویہ و بوالہوس بود چون حال محمود را چنان مشاہدہ کرد ہرات را خودسرانہ بہ خوارزمشاه واگذار گردید و همچنان در سال ۶۰۳ خوارزمشاه توانست کہ عمادالدین والی بلخ را کہ از امرای بامیان بود نیز مغلوب گرداند و او را مجبوساً بہ خوارزم گسیل داشت و بلخ را بہ یکی از امرای خود تفویض داشت و عدۃ از عساکر خود را نیز در آنجا متمرکز ساخت و از آنجا بہ ہرات شد . بقول صاحب روضۃ الصفا چون محمد خوارزمشاه بر خراسان قبضہ کرد جہت استحالت خاطر سلطان محمود والی فیروز کوه علامہ کرمانرا بہ رسالت روان فرمود بعد از چندی چون سلطان محمد خوارزمشاه را با فراختائیان محار بہ واقع شد حسین خرمیل بہ گمان کنیلہ سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ با فراختائیان بہ قتل رسیدہ در سال ۶۰۴ ہجری رسولی پیش سلطان محمود غوری فرستاد و اظہار اطاعت کرد و از گناہی کہ قبلاً از وی سرزده بود عذر ہا خواست و بار دیگر خطبہ بہ نام محمود خواند و چون آوازہ مراجعت خوارزمشاه بہ سمع او رسید باردیگر مطیع خوارزمشاه گردید چون غوریان دیدند کہ عزالدین حسین خرمیل باز با ایشان از در مخالفت در آمدہ و بہ خوارزمشاه توصل جستہ لشکری بہ ہرات گسیل داشتند اما عساکر مذکور بعد از چندی در مقابل عساکر خرمیل

( ۱ ) غیاث‌الدین محمود ملک رکن‌الدین را در وفاق امیر حاجب عمر سلیمان مجبوس کرد و چون او خود شہادت یافت بندگان ترک محمود غوغا کردند و یکی را از میان خود کہ نامش امیر منکورس زرد بود بفرستادند تا ملک رکن‌الدین را بہ قتل رسانید . منہاج سراج مشاہدات خود را درین بارہ چنین می نگارد : کاتب این حروف چنین میگوید کہ من در سن ( ۱۸ ) سالگی بودم کہ در سال ۶۰۷ ہجری بر در سرای سلطان ایستادہ بودم کہ این امیر منکورس زرد سوار بیامد و تو برہ خون چکان در دست آویختہ و سر ملک رکن‌الدین محمود در آن تو برہ نہادہ بسرای سلطان درون رفت و چون بعد از شہادت غیاث‌الدین محمود ملک غور بہ علاء‌الدین اتسز حسین تکیہ کرد ملک علاء‌الدین محمد فرصتی یافت امیر عمر سلیمان را گرفت کہ در خون پسر من توسعی نمودہئی و اورا بہ قتل رسانید در شب . و چون بامداد علاء‌الدین اتسز را معلوم شد فرمان داد تا ملک علاء‌الدین محمد را کرت دوم بہ قلعہ بلروان غرجستان حبس کردند .

و خوارزم شاه مجبور به مراجعه شدند تا آنکه خرمیل د رائر این گونه تقلبات آخر الامر کشته شد و سر او را به خوارزم فرستادند در سال ۶۰۶ هجری تاج الدین علیشاه بن تکش خان برادر سلطان محمد خوارزمشاه که از جانب او در طبرستان حکومت داشت او را با برادرش خوارزمشاه منازعتی افتاد و از طبرستان به خراسان آمده اعلان پادشاهی کرد و چون خوارزمشاه از حبس فرآختائیان نجات یافت مشارالیه از هیبت برادر به سلطان محمود پناه جست در اثر این حساد که خوارزمشاه معاریف به فیروز کوه فرستاد و از عهدنامه های سابق سخن در میان آورده و از غیاث الدین محمود غوری در خواست نمود تا از برادر عاصی او حمایت نکند بناء علیه پادشاه غوری به حکم آن عهدنامه التماس خوارزمشاه را پذیرفته و فرما داد تا تاج الدین علیشاه را در قلعه مشهور برکوشک محبوس کردند بنا بر قول منهاج که نسبت به مؤرخین دیگر واقعه را به تفصیل ذکر می کند چاکران و اتباع علیشاه از عراقیان و خراسانیان و خوارزمیان و ترکان بسیار بودند و مادر و پسر و حرم علیشاه درین هنگام نیز با وی بودند چنانچه ایشان چندین بار در خفیه هرکس را از معاریف به خدمت سلطان غوری فرستادند که توقع از خدمت پادشاه آنست که ماجمله در خدمت علیشاه به پناه پادشاه آمده ایم و خود را در سایه دولت و حمایت او انداخته ما را بدست خصم باید که باز ندهد که زینهار را ما خود و اسیر کردن مبارک نباشد و الا ما خود را فدا خواهیم کرد چون قضای اجل در رسیده بود هر چند به خدمت سلطان عرضه میکردند هیچ مفید نمی افتاد و جمعی از ایشان بر کوه آزاد که برابر قصر خوابگاه سلطان بود بر آمده بودند و مخفی نشسته تا آنکه در شب سه شنبه هفتم ماه صفر سال ۶۰۷ هجری ازان جماعت چهارتن بر بام قصر سلطان برآمدند و سلطان را شهید کردند و از راهی که آمده بودند باز رفتند و از آب فیروز کوه که در پیش قصر جریان داشت عبور کرده و همبران کوه بلند برآمدند و فریاد کردند که ای خصمان ملک ما سلطان را کشتیم برخیزید و ملک طلب کنید و چون روز شد شهر در هم شد و سلطان را دفن کردند در قصر و بعد ازان به هرات نقل دادند و در گازرگاه هرات به خاک سپردند . چنانچه قبلا نیز اشارت رفت غیاث الدین محمود پادشاه بی کفایتی بود با وجود این عیب پادشاهی بود حلیم و سخی چنانچه صاحب روضة الصفا در شان وی نویسد که او از استماع آواز دف و چنگ به تعب حرب و جنگ نمی پرداخت و صاحب طبقات ناصری در باره او گوید که معاشرت و طیب و عیش بر طبیعت او غالب بود . مورخ مذکور همچنان نویسد که وی پادشاه بس کریم و حلیم و باذل بود و چون به تخت نشست در خزانه پدر بکشاد و آن خزانه همچنان برقرار بود و سلطان معزالدین بدان خزانه هیچ تعلق نکرده بود چنان تقریر کرده اند که زر عین چهار صد شتر بار بود که هشت صد صندوق باشد و جام های ثقال و ظرایف و مرصعیه برین قیاس و اجناس دیگر از هر بابت جمله را در خرچ آورد و در عهد دولت او زرو جامه و ادیم و اجناس دیگر بواسطه بذل و انعام او ارزان شد و بندگان ترک بسیار خریده و باثروت و نعمت گردانید و مدام انعام و اکرام و عطای او به خلق واصل می شد تا روزی از روزها در سال دوم از ملک او پسر عمه او که خواهرزاده سلطان بود ملک تاج الدین چون برحمت حق پیوست و از وی وارثی نماند اموال

وخزاین او از نقود وزرینه وسیمینه مالی وافر بخدمت سلطان آوردند و سلطان فرمود تا بر قصر بر کوشک که در میان فیروز کوه بود جشنی و مجلسی و بزمی مهیا کردند نشاط و عشرت فرمود و از نماز پیشین تا نماز شام تمامت آن نقود را از دراهم و دنانیر چه در بدره ها و چه در همیان ها بود جمله به دریچه های قصر بیرون ریختند و از هر صنف از اصناف خلق حضرت چون بزم عام و انعام خاص عام بود خیل خیل به پای قصر می آمدند و خود را در نظر اومی داشتند هر صنف را نصیب کامل می فرمود و از طبق صراحی و شمعدان و طشت و آفتابه... و بارکش و کاسه و هر جنس همه زرین و نقره این چنانچه در آن بخشش زیادت از هزار برده از غلام و کنیزك خود را از خواجگان خود باز خریدند و تمام شهر ازان بخشش پرز شد.

و چنانچه در مبحث تعمیر مسجد جامع هرات نیز متذکر شدیم عمارت آن مسجد را که پدرش بنا نهاده بود و عمش نتوانست بدان سرو صورتی بدهد وی به انجام رسانید.

## بهاءالدین سام بن غیاثالدین محمود

### وعلاءالدین اتسز بن حسین

چون غیاثالدین محمود توسط زندانیان قصر بر کوشک به تفصیلی که گذشت به قتل رسید از وی دو پسر ماند یکی بهاءالدین سام که ۱۴ سال عمر داشت و دیگری شمسالدین محمد که طفل ده ساله بیش نبود، فردای شهادت محمود در اثر فرمان ملکه غور همسر غیاثالدین محمود که دختر ملک تاجالدین تمرانی بود امر او بزرگان غوری توانستند امنیت را دوباره بر قرار سازند چنانچه به زودی ممکن اکثر اغتشاشیون را گرفتار نموده و نگذاشتند که علیشاه به عملی ساختن پلان خود موفق گردد و از حبس نجات یابد و بعد ازان به خاطر اطمینان به قلع و قمع کسانی که در قتل محمود دست داشتند پرداختند.

و به تفصیلی که در حواشی صفحات قبلی گذشت ملک رکنالدین محمود ایران شاه پسر ملک علاءالدین محمدا را بقتل رسانیدند و ملک قطبالدین تمرانی و ملک شهابالدین علی مادینی را حبس فرمودند و بهاءالدین سام پسر بزرگ سلطان مقتول را رسماً به سلطنت برداشتند (۶۰۷ هـ) علیشاه و همکاران او اگر چه بعداً هم به دسیسه هائی دست زدند اما به اندازه که مخالفت از خود نشان دادند به همان اندازه با عقوبات شدید مواجه شدند و نتوانستند کاری از پیش برند. بنابر قول منهاج سراج چون مدت سه ماه از امارت بهاءالدین سام بگذشت سلطان علاءالدین اتسز پسر علاءالدین حسین به قصد قبضه بر غور از محمد خوارزمشاه استمداد نمود و پادشاه خوارزمی ملک خان هرات (که او را لقب امیر حاجب داده بودند) را که ترک شجاعی بود با او نامزد حمله بر غور ساخت درین آوان امرای غوری بعد از مشوره به این نتیجه رسیدند که علیشاه باید از حبس بیرون کنند تا بدان وسیله بتوانند عده از عساکر خوارزم را طرفدار خود سازند و پنداشتند که چون علیشاه را با محمد خوارزمشاه عداوت قلبی است شاید در مقابل عساکر خوارزمی از جان و دل بجنگد و کاری از پیش رود درین محاربه ملک قطبالدین حسین بن علی بن ابی علی و عثمان حرفش و تنی چند از امرای دیگر نامزد نگهداری کوه ازاد شدند و تنی چند از بزرگان غوری چون محمد عبدالله غوری و دیگران به حفاظت دروازه زارمن مامور گشتند و در روز جمعه بعد از یک روز جنگ پانزدهم جمادی الاول سال ۶۰۷ هجری مدافعین غوری شکست یافتند

وملكخان والی هرات بعد از آنکه علاءالدین اتسز را بر تخت فیروز کوه نصب کرد خود به هرات مراجعت نمود.

چون اتسز را تخت و تاج فیروزکوه مسلم شد (۱) او را با امرای غزنین که از جمله هواداران محمود شهید و پسر جوان او بودند مخالفت پدید آمد و ملک تاج الدین یلدزبه منازعت او قد علم کرد. چنانچه در محاربه که بین او و عساکر غزنین به سرکردگی مؤیدالملک محمد عبدالله سیستانی در مقام کدن و مرغ نوله واقع شد اتسز توانست عساکر غزنه را عقب زند و بعد از چندی ملک نصیرالدین حسین امیرشکاد از غزنین بر او لشکر کشید و در میان غور با او مصاف داد و درین محاربه بعد از زدو خوردی که بین جانبین صورت گرفت علاءالدین اتسز زخم برداشت و چون او را از میدان جنگ بستند در مقام سنکه از جهان چشم پوشید (۶۱۰) هجری.

کار دیگری که اتسز در هنگام حکومت چهارساله و چند ماهه خود کرد عبارت بود از رهایی ملک علاءالدین محمد از قلعه اشپار غرجستان و به تفصیلی که گذشت او را دوباره به نسبت قتل عمر سلیمان به قلعه بلروان غرجستان محبوس کرد گویند علاءالدین اتسز پادشاه عالم پرور و عادل بود و کتاب مسعودی را که در فقه است به حفظ داشت و اهل علم و فضل را به دیده احترام می نگریست و در حمایت ایشان می کوشید.

### علاءالدین محمد بن شجاعالدین علی

چنانچه در صفحات گذشته نیز متذکر گردیدیم علاءالدین محمد پسر شجاع الدین علی بود که بعد از مرگ سلطان غیاثالدین چهار سال در غور و فیروز کوه

(۱) علاءالدین اتسز بعد از مرگ پدر خود سلطان علاءالدین حسین در غزنه به خدمت سلطان معزالدین بختیاری می براد و بنا بر روایت منهای سراج گویند چون معزالدین که عارضه قولنج افتاد چنانچه امید رعایا از حیات او قطع گردید امرای غوری در سر باهم اتفاق کردند که اگر سلطان درین مرض ترك حیات گوید در عوض او علاءالدین اتسز را بر تخت غزنین نشانند و چون معزالدین صحت یافت منتهیان ازین حال و تدبیر امراء به خدمت سلطان آنها کردند. سلطان فرمود تا علاءالدین از غزنین بدور شود بنابراین مشاوریه روبه بامیان گذاشت و در نزد بنو اعمام خود می زیست و درین هنگام سلطان بهاءالدین سام بن سلطان شمسالدین بن ملک فخرالدین مسعود بامیانی تخت بامیان داشت و چون آنجا رسید او را اعزاز کردند و ولایتی از بامیان بدو مفوض داشتند و چون حوادث ایام بساط مملکت غیاثالدین و معزالدین در نوشت و سلطان بهاءالدین سام از جهان چشم پوشید علاءالدین اتسز از حضرت بامیان به جهت قبضه بر تخت غور و ملک فیروزکوه با سلطان محمد خوارزمشاه همدست گردید و از جانب خوارزمشاه چنانچه در مباحث گذشته نیز بدان اشاره شد با عساکر گران و تنی چند از امرای خوارزمشاهی متوجه غور شد و توسط غیاثالدین محمود هزیمت یافت و باز هم به محمد خوارزمشاه پیوست تا آنکه چنانچه در متن نگاشته شد باز به مدد خوارزمشاه بر غور تاخت و فایق آمد.

امیر بود. چون ملك نصیرالدین حسین سلطان علاءالدین اتسز را به قتل رسانید و فیروز کوه در ضبط امراء و عساکر غزنین در آمد به قول صاحب طبقات ناصری ملك حسامالدین حسین عبدالملك سرزراد را به فیروز کوه بنشانند و قلعه فیروز کوه را اعمارت کردند و در میان شهر و کوه حصار برکوشک را در آهن نهادند و ملك علاءالدین را از حصار اشیار غرجستان که در آنجا محبوس بود بیرون آورده به غزنین گسیل داشتند. و در سال ۶۱۰ و یا ۶۱۱ هجری قمری چون علاءالدین به غزنین رسید از طرف والی آنجا تاجالدین ایلدز عزت ها دید و تاجالدین مذکور فرمان داد تا چتر سلطان معزالدین از سر روضه او بگرفتند و بر سر علاءالدین نهادند و او را به اسم سلطان به حضرت فیروز کوه فرستاد و چون به غور باز آمد مدت یکسال و چیزی سلطنت راند. و بنا بر روایتی در سال ۶۱۲ هجری شهر فیروز کوه را به امرای سلطان محمد خوارزمشاه تسلیم کرد و گماشتگان خوارزمشاهی او را به جرجانیه گسیل داشتند. مؤرخین ازین حادثه به تفصیل سخن نمی گویند چنانچه منہاج سراج محض درین باره چنین می نگارد که چون خطبه و سکه بنام او شد و نام سلطان در خطبه اطلاق کردند سلطان محمد خوارزمشاه عهد نامه که در نیشاپور از وی سنده بود که هرگز بر روی او تیغ نکشد به نزد او فرستاد و علاءالدین محمد شهر فیروز کوه را به معتمدان سلطان تسلیم کرد و او را به خوارزم بردند و بعد از چندی در آنجا از جهان چشم پوشید و بنا بر وصیت خودش در جوار شیخ بایزید بسطامی در جایی که خود برای مدفن خویش مهیا کرده بود او را به خاک سپردند.

و بدین ترتیب سلسله سلاطین و کشور کشایان مقتدر غوری در غور و فیروز کوه بدست خوارزمشاهیان بکلی منقرض گردید.

### سلاطین شنسپانیه بامیان

بامیان که در ادبیات پهلوی به نام بامیکان یادشده و به مرور زمان شکل بامیان را به خود گرفته است دره ایست زیبا و قشنگ که بین سلسله هندوکش و کوه بابا افتاده است. منطقه مذکور چه از لحاظ ساختمان طبیعی و چه از ناحیه شهرت تاریخی و اهمیت باستانی که سالیان درازی مرکز تمدن و ثقافت بوده است و شهرهای بوده که اینک جز خرابه بی ازان ها پیش باقی نمانده است و مجسمه های دوگانه بزرگ آن که از بزرگترین مجسمه های سنگی دنیا بشمار می رود امروز هم توجه اکثر جهانیان را بخود جلب کرده از روزگار گذشته و تمدن باستانی آن دیار حکایت میکند و در اثر حفریاتی که درین اواخر خوشبختانه در آنجا صورت گرفته است یکی از مناطق مشهور وطن عزیز ماست. بامیان چنانچه هنگامی در آسیای وسطی مرکزیت دینی داشته همچنان قرنهای متواتر مرکز شاهان و محافظین مشهوری نیز بوده است که بحث در جزئیات تاریخی و غیره آن از موضوع این مبحث خارج است و در اثر مطالعات و تحقیقات جدیدیکه دران حوالی انجام یافته آثار زیادی چه بصورت کتب و رسایل و چه به صورت مقالات متعدد و شرح از طرف دانشمندان خارج و داخل در آن باره نگاشته شده است و ما نیز در مبحث اماکن و قلاع غور در صفحات گذشته مختصراً ازان نواحی و شهرهای بزرگ آن متذکر گردیدیم.

صرف نظر از دوره های قبل اسلام بامیان و اهمیت بسزای آنروزه آن دیار که اوراق تاریخ و آثار باقیه هنری و مذهبی شاهد آنست بامیان در ادوار اسلامی نیز از لحاظ سیاست مرکز دول مقتدری بوده و هرگز خود را تا هنگام خرابکاری های مغل از دست نداده است از جمله وقایع تاریخی بامیان در دوره اسلامی باید از لشکر کشی های فاتحین اسلام حملات صفاریان و جنگهای غزنویان باشاهان و امرای محلی آندیار که بنام شیرهای بامیان (۱) مسمی بودند باید یاد آور شد قبل از آنکه امرای محلی غور تقویه شدند و چنانچه قبلاً متذکر شدیم سلاطین بزرگ از میان ایشان قد علم نمودند. بامیان و حوالی آن در قبضه تصرف غزنویان بود و دیانت اسلام نیز هنگام تسلط آل ناصر خصوصاً در هنگام شاهنشاه محمود بزرگ و پسرش مسعود در آن دیار منتشر گردید.

هنگامیکه در اثر عللی چنانچه قبلاً نگاشته آمد بین دو دودمان شاهی وطن یعنی غوریان و غزنویان مخالفت ها برپا شد و بهرام شاه غزنوی توسط علاءالدین غوری از غزنی بدر شده و راه هندپیش گرفت و غزنه بدست غوریان افتاد سلطان علاءالدین غوری در سلسله فتوحات خویش تا بامیان که از جمله متصرفات غزنویان محسوب می شد پیش رفت و بر آن دیار نیز قبضه نمود و برادر بزرگ خود ملک فخرالدین مسعود را که در تاریخ به مسعود بامیانی شهرت دارد در آن دیار من حیث ملک و امیر تمام تخارستان نصب کرد و خود به غور بازگشت. منہاج سراج درین مورد می نویسد: چون علاءالدین از انتقام اهل غزنین و خراب کردن قصر های بست که مقام آل محمود بود فارغ شد از غور لشکر مہیا کرد و بطرف بلاد طخارستان رفت و در فتح آن قلاع و بلاد جلالت بسیار نمود و چون آن بلاد مسلم شد فخرالدین مسعود را بر تخت بامیان بنشاند.

بدین ترتیب اداره و حکومت بامیان از غزنویان و عمال ایشان به غوریان منتقل گردید و درین دوره بامیان که مرکز سلاطین دودمان شنسب شد هم از لحاظ سیاست و هم از لحاظ مرکزیت علمی و عرفانی اهمیت و شهرت زیادی کسب نمود. و ملک فخرالدین بن حسین اولین ملک شنسبانی بامیان سلسله سلاطین شنسبی بامیان را فتح کرد.

ملک فخرالدین بعد از چندی از مرکز بامیان به اطراف و جوانب آن لشکر کشید و جمیع طخارستان را فتح کرد چنانچه شغنان و بلور و بدخشان را متصرف گردید ملک فخرالدین مسعود بامیانی در هنگام سلطنت علاءالدین حسین برادر کهنتر خویش و همچنان هنگام امارت پسرش سیف الدین بدون سر و صدایی در بامیان و نواحی آن حکومت داشت و چون نوبت سلطنت به سلطان غیاث الدین برادرزاده او رسید او در غور بنای سلطنت گذاشت.

(۱) ناصر خسرو بلخی می گوید:

استاده بدی به بامیان شیری

بنشسته به غرچه در بدی شاری

تصویر رنگه یکی از شیرهای بامیان در اثر حفاریات از دره ککوک از یکی از معابد بودایی بدست آمده است که در موزه کابل موجود است.